

«سیاست‌ورزی اردوگاهی» یا «احزاب قوی» مسئله این است

گشودن فضای «گفت‌وگو»؛ مقدمه آشتی



محمد صادقی

ملک‌الشعراى بهار در ابتدای کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسى در ایران» باور دارد که از آغاز مشروطه دو حزب (مشروطه‌خواه و مخالف آن) پیدا شد. البته این تعبیرى است که او به کار برده، ولی شاید اگر آنها را دو جریان و نه دو حزب، بخوانیم، دقیق‌تر باشد. دیگر اینکه، او چون خودش در یکی از این جریان‌ها قرار داشته، مقایسه‌ای که میان «اعتدالیون» و «دموکرات‌ها» انجام داده، جای تردید دارد زیرا هر دو گروه اصلاح‌گرا بودند، یعنى اعتدالیون طرفدار اصلاحات در چارچوب قانون مشروطه و دموکرات‌ها هم خواهان اصلاحات بودند ولی تندروى‌هایی داشتند.
برای نمونه، در مجلس اول که براساس صنف‌ها تشکیل شد، وقتى تندروها دست بالا را گرفتند، مى‌گفتند بهتر است هر شهر نماینده خود را داشته باشد که حرفى مترقى بود. اما واقعیت این بود که اختیار مردم در شهرها و روستاها در دست خان‌ها بود. به این معنا که سرانجام، خان‌ها بودند که در بازى قدرت، حرف اول و آخر را مى‌زدند. میرزاعبدالرحیم طایلبوف در اشاره به همین تندروى‌ها بود که مى‌گفت: «ایرانی‌که تاکنون اسیر یک گاو دوشاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزارشاخه رجاله دچار گردد، آن‌وقت مستبدین به نابالغى ما مى‌خندند و دشمنان اطراف شادى‌کنان لاحول گویند».

اکنون اگر با قدرى مسامحه و در جریان‌شناسى سیاسى معاصر، جریان‌هاى اصلى را همان دو جریانى تصور کنیم که ملک‌الشعراى بهار در تقسیم‌بندى خود از آنها نام برده، به نظر مى‌رسد در آرایش سیاسى کشور هنوز هم آن دو جریان (مشروطه‌خواهان و مخالفان آن) هستند که در شکل‌هاى مختلف و در روندی مستمر به رقابت با هم مى‌پردازند.
جریان‌هایی تندرو و اعتدال‌گرا که همچنان به صورت حزبی، عمل نمى‌کنند و در تعریف و چارچوب کار حزبی قرار نمى‌گیرند. بلکه جریان‌ها و گروه‌هایی هستند که به طور محفلى عمل مى‌کنند و در بزنگاه‌هایی مانند «فصل انتخابات» به صورت اردوگاهی وارد صحنه سیاسى مى‌شوند. درحالی‌که کار حزبی کارى تعریف‌شده در دموکراسى است و بدون آن، کار سیاسى معنای دقیق و کارآمدی نخواهد داشت.

از گذشته تا امروز

نتیجه انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ یکی از شگفتی‌های دوران ما بود. اگر کتاب «کابِدشکافی ذننیت اصلاح‌گرایان» را بخوانیم، آشکار است که شخصیت‌های درون اردوگاه سپروز که بعدها به اصلاح‌طلبان شهرت یافتند، تصویری از آن پیروزی در ذهن نداشتند. آنها در سال ۱۳۷۶ برای جمع‌آوری رأی قابل‌قبولی به میدان آمده بودند تا سپس با تکیه بر پایگاه رأی خود، یک حزب سیاسى تشکیل دهند و یک کار تشکیلاتی منظم و منسجم را سامان دهند. بنابراین آنها هدفمند وارد عرصه سیاسى شده بودند اما خودشان بیش از همه غافلگیر شدند و با پیروزی در انتخابات، وارد عرصه قدرت و اجرایی کشور شدند. در آن بزنگاه، آنها به یک هدف و برنامه دیگری به میدان آمده بودند، با به عرصه‌ای گذاشتند که به اندازه کافی برای آن آماده، منسجم و دارای برنامه‌هایی کارآمد نبودند. البته آن دوره هشت‌ساله، دورای متفاوت، پربار و به‌ویژه به لحاظ فرهنگی، بسیار درخشان بود اما نقص‌هایی هم داشت که قابل‌کتمان نیست. شاید بزرگ‌ترین نقص هم همان رفتار همیشگی سیاست‌پیشگان ما باشد که وقتی در قدرت قرار می‌گیرند نخستین اقدام آنها به کاهش‌یرادن و کنارگذاشتن شمار زیادی از نیروهای غیرموسوم است که این رفتارها نشانه بلوغ سیاسى نیست. این‌گونه رفتارها همواره و در همه دوره‌ها، کم‌وبیش جریان داشته و دارد. یعنى در غیاب کار حزبی، برنامه‌محوری و شایسته‌سالاری، فراخواندن یاران محفلى و اردوگاهی یا گاهی هم «قوم و خویش‌بازی» در دستور کار قرار می‌گیرد و چنین شیوه‌هایی همواره کشور را دچار خسارت کرده است.
همچنین جریان اصولگرایی طلب در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴ با مددرا و تدبیر بیشتری عمل کرده بود، هم پیروزی دیگری برای جریان‌های اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا به دست می‌آمد و هم اینکه از ورود جریانی ناکارآمد و تندرو به قدرت جلوگیری می‌شد اما شوربختانه چنین نشد. در نظر داشته باشیم که جریان اصولگرا همواره از دوم خرداد به این‌سو، جریانی بوده که شکست‌های سنگینی خورده و اگر هم پیروزی‌هایی به دست آورده بیشتر به خاطر چند دسته‌شدن اصلاح‌گرایان یا حضور «کم‌رنگ‌ها» یا «کم‌رنگ‌شده» آنها در عرصه رقابت‌ها بوده است، حتی دولت احداث‌نژاد هم نتوانست اصولگرایان را در وضعیت تلخی که داشتند رها کند زیرا خبر از دولت به‌مدیریتی هیجان‌زده و ناکارآمد، اختلاس‌های سرسام‌آور، تخلف‌های اداری و مالی فراوان، قانون‌گریزی‌های مستمر و… راه پیمود و صحنه تلخی را پیش‌روی پشتیبان‌های خود قرار داد. بنابراین آنها خود را از او جدا می‌کنند و او نیز خود را از آنها جدا می‌سازد ولی واقعیت این است که اینها متعلق به یک اردوگاه هستند و شاید فقط کاهی رفتارها و جهت‌گیری‌های متفاوتی داشته باشند. اما به لحاظ فکری و اجرایی همگی در درون یک اردوگاه تعریف می‌شوند.

درس‌هایی مقدم بر درس سیاست

می‌دانیم که دموکراسى مَنهای حاکمیت قانون، حزب‌های قوی، مطبوعات آزاد، آزادی بیان و… تعریف‌پذیر نیست اما همواره شبه‌مسائلی برچسته می‌شوند، برای نمونه بحث‌هایی درباره دموکراسی پارلمانی یا دموکراسی ریاستی بیشتر مورد توجه قرار داشته تا مسائل اصلی؛ گویا ما درس‌های دموکراسی را آموخته‌ایم و تمرین کرده‌ایم و فقط در شکل و شمایل است که دچار نقص هستیم، درحالی‌که چنین نیست. از مشروطه تاکنون، کارهای فکری و روشنفکری ما چندان که انتظار می‌رود عمیق و هدفمند نبوده و نیست. ازاین‌رو مردم همچنان با بسیاری از مفاهیمی که مرتب هم استفاده می‌شوند آشنایی دقیقی ندارند. یعنى از مفهوم دموکراسی، از کارایی حزب‌ها، از ضرورت آزادی مطبوعات، از مفهوم جامعه مدنى و… چنان‌که باید سر درنمی‌آورند و این هم یک واقعیت تلخ است.

همواره در بزنگاه‌های سیاسى به‌ویژه هنگامی که «چرخش قدرت» و «تقسیم قدرت» در جریان است، مناقشه‌ها و بحث‌های سیاسى داغ‌تر می‌شوند. فحش‌دادن و ناسزاگویی اوج می‌گیرد، رقیب را به هر روشی از پای‌درآوردن چشمگیر می‌شود، لگدکوب‌کردن دیگری، دروغ‌گویی و تهمت‌زدن رواج بیشتری می‌یابد و اگر اینها را در جامعه‌ای ارزیابی کنیم که به شعر و شعارهای معنوی خود می‌نازد، با تناقض‌های وحشتناک روبه‌رو می‌شویم. از سویی، همواره بعد از مشخص‌شدن نتیجه رای مردم، گروه‌ها و جریان‌هایی که احساس باخت می‌کنند به جای بازنگری در اندیشه و عمل خود، انتقام‌جویی پیشه می‌سازند، به چیزی غیر از سهم خود در قدرت قدر نمی‌انديشند و البته در سویی دیگر نیز برخی که به منافع ملی بهای بیشتری می‌دهند، از موضوع‌هایی همچون آشتی ملی سخن می‌گویند. اما واقعیت این است که ما با «جامعه‌ای گفت‌وگویی» فاصله داریم (بدون گفت‌وگو و همکاری هم تأمین منافع ملی و هر حرکت سازنده‌ای غیرممکن است) زیرا همه می‌خواهیم طرف مقابل سر عقل بیاید. همه خود را در جایگاه حق و مساوی با حق می‌پنداریم و در چنین وضعیتی «گفت‌وگو» شدنی نیست. گفت‌وگو زمانی شدنی و مؤثر است که ما وقتی وارد آن می‌شویم از قبل پذیرفته باشیم که همه حقیقت در مشت ما نیست، ولی ما بیشتر برای نشاندن طرف مقابل بر سر جای خود است که وارد مکالمه می‌شویم و این دیگر «گفت‌وگو» نیست زیرا ما از قبل تکلیف خودمان را با همه مسائل و مشکلات روشن کرده‌ایم و فقط قصد داریم برای ارانه بیانه خود نزد دیگری برویم و دیگری را مخاطب قرار دهیم. در غیاب گفت‌وگو و مدارا و باور به همکاری جمعی، آنچه در جامعه ما و همین‌طور در عرصه سیاست رخ می‌نماید، موجی از ناسزاگویی، نفرت‌پرانی، انتقام‌جویی و دیگرستیزی است و اینها نشانه‌های بارز نقص‌های فرهنگی ماست. نقص‌های فرهنگی هم با کار فرهنگی و آموزشی رفع می‌شوند، نه با هیچ روش دیگری؛ ما! در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که اعتماد در آن به واژه غریبی تبدیل شده و به تعبیری مدام به همدیگر سفسارش می‌کنیم و همدار می‌دهیم بلکه آسپیی بنییم. اما سفسارش و هشدارى درباره آسپین‌سازندن به دیگران کمتر در کار است، چرا به چنین وضعیتی دچار شده‌ایم؟ بی‌تردید عوامل فراوانی در کار بوده و هست اما این نکته غیرقابل‌کتمان است که ما به اعتماد و بلکه به عشق نیاز داریم. این واژه‌های غریب، نیازمند توجه بیشتری هستند. در عرصه سیاست، مهاتما گاندی، آموزگار اخلاق‌مداری است که در راه مبارزه سیاسى خود، عشق را به جای نفرت نشاندد و «قدرت عشق» را در جهت اصلاح سیاسى، آشکار کرد. جامعه ما با وجود گرفتاری‌های اخلاقی فراوانی که دارد، قبل و بیش از درس‌های سیاسى رایج، به درس‌های اخلاقی چنین شخصیت‌هایی نیاز دارد؛ درس‌هایی زندگی‌ساز که نه روشنفکران ما چنان که باید به آنها توجه داشته‌اند، بلکه فقط مشکلات من حل شده‌اند، بلکه فقط دریافت‌هام که این قانون عشق، به مشکلاتی پاسخ داده که قانون ویرانی هرگز پاسخی به آنها نداده است.»

او به این نکته که عشق اگر قطره‌قطره بیارد، همان‌طور که قطره‌ای باران از آسمان می‌بارد و زود خشک می‌شود و هدر می‌رود توجه داشت، از این‌رو باور داشت که اراده و عشقی قوی کارسازتر از هر نیرویی است؛ «تنها، رگباری شدید می‌تواند خاک را تا اعماقش خیس کند، به همین ترتیب، تنها بارش بی‌مضایقه عشق است که بر نفرت غلبه می‌کند. اشتباه شما در این است که از دیگران توقع درستی و حقانیت دارید. شما خود باید همچنان درست و برحق باشید. عشقی که سپاس و عوضی مطالبه می‌کند، عشق نیست». گاندی باور عمیقی به دموکراسی، عدالت و آزادی داشت و جهانی بهتر در نظر او، جهانی بود که همه برای یکدیگر و رفاه عمومی تلاش کنند و نه‌فقط در جهت تأمین خواسته‌ها و آرزوهای خود. از دیدگاه او، «جوهره دموکراسی عبارت است از هنر یا علم بسیج تمامی منابع



فیزیکی، اقتصادی و روحی همه اقشار مردم و به‌کارگیری آن در جهت خدمت به منافع مشترک عموم… در زمانی که حتی یک زن یا مرد سالم از داشتن شغل و غذا محروم است، آرام‌گرفتن و تناول غذای کامل و بی‌کم‌وکاست شرم‌آور است… محو استثمار فقر، از میان‌برداشتن چند میلیون نیست، بلکه راه آن، از میان‌بردن جهل و نادانی فقر و آموزش عدم همکاری با استثمارگران‌شان، به آنهاست.» یکی از مهم‌ترین سخنان گاندی که به‌ویژه در روزگار ما و در جهانی که ارتباطات با بهره از رسانه‌های گوناگون تشدید شده، این است که می‌گفت: «آنچه دموکراسی حقیقتاً برای حفظ کارایی خود نیاز دارد، اطلاع مردم از واقعیت‌ها نیست، بلکه آموزش صحیح است. عملکرد حقیقی مطبوعات نیز باید آموزش افکار عمومی باشد، نه تزریق تصورات و احساسات غیرضروری به ذهن مردم.» و این همان نکته‌ای است که اهالی مطبوعات در ایران توجه چندانی به آن نداشته و ندارند. بیش از هر چیزی حجمی از اخبار و تحلیل‌های خبری را بر سر مردم آوار می‌کنند ولی برای آموزش افکار عمومی و آگاه‌سازی شهروندان کار کمتری انجام می‌دهند. غفلت از کارهای فرهنگی و آموزشی یکی از نقص‌های بسیار جدی ماست که نویسنده ارجمند کتاب «تقدیر ما تدبیر ما» به‌خوبی آنها را واکاوی کرده است.

راه‌شوار دولت دوازدهم

در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۲ مردم به جریانی تندرو در کشور «نه» گفتند و این «نه» را در سال ۱۳۹۶ با صدای بلندتری تکرار کردند. مردم راه صلح، اعتدال و میانه‌روی را برگزیده‌اند و این خود بسیار جای اندیشیدن دارد. اکنون که بار دیگر مردم به دکتر حسن روحانی اعتماد کرده‌اند، مناقشه میان دو اردوگاه (اصولگرایی و اصلاح‌طلبی) اوج گرفته که درک آن چندان دشوار نیست و از سویی، چشم‌ها به رئیس‌جمهور و روش‌ها و انتخاب‌های جدید او دوخته شده است زیرا با وجود بسیاری از نقص‌ها و ضعف‌ها و گرفتاری‌هایی که برخی از آنها هم اشاره شد، جهت‌گیری‌های عاقلانه و اخلاقی‌مدارانه می‌توانند سرازاری برای همکاری و همدلی بیشتر میان گروه‌ها و جریان‌های سیاسى باشند. بهره‌گیری از افراد متخصص و کاردان (با هر گرایش سیاسی) که توانایی برعهده‌گرفتن مسئولیت‌هایی را دارند، فضادادن به نیروهای تازه‌نفس و جلاک تا در کنار افراد باتجربه و کهنه‌کار پرورش یابند، تشویق افرادی که در زمینه‌های مختلف خدمت می‌کنند و برخورد قانونی با افراد خطاکار و مسئولیت‌گزن، مقابله با شجاعانه با فسادهای گوناگون اداری، مالی و… بازنگری در مواردی از قانون که موجب سوءاستفاده‌هایی در دستگاه‌های دولتی شده و می‌شوند، تلاش مستمر برای شانساندن حقوق شهروندی و آموزش‌هایی که در این زمینه ضروری به نظر می‌آیند، گشودن سرفصلی با نام «جهان عاری از خشونت» در کتاب‌های درسی، بلکه شعاری نیک در آینده با تکیه بر کارهای آموزشی و علمی مستقر شود و… راه‌گشا به نظر می‌رسند. اما یکی از مسائل مهم نیز، مسئله اقتصادی است که حل آن، بدون استمرار همکاری‌های ایران با جامعه جهانی، افزایش همکاری‌ها با کشورهای پیشرفته و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی امکان‌پذیر نیست. برای پیشبرد این موضوع، دولت باید بیش از همیشه و با اطلاع‌رسانی و گزارش‌های دقیق و تحلیلی مردم را با اهمیت آن بیشتر آشنا کند. اگر مردم دریابند که چنین رویکردی (همراه با اراده هم‌وطنان برای کار و تلاش بیشتر) به گشایش اقتصادی و کاهش فقر، رکود و… می‌انجامد، هم حوصله بیشتری نشان خواهند داد و هم اینکه خود نیز در بخش‌های خصوصی، با جهت‌گیری‌های دقیق‌تری (و برای نفع همگانی) گام برخواهند داشت. آشتی ملی هم با تکیه بر آموزش گفت‌وگو و فضاسازی برای تمرین آن، گشودن فضای سیاسی برای همه جریان‌ها و گروه‌های سیاسى و ایجاد مجالی مناسب برای راه‌اندازی یا بازسازی حزب‌ها امکان‌پذیر است. سرانجام باید بپذیریم که همه شهروندان ایرانی و همه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در یک کشور زندگی می‌کنیم و منافع مشترکی داریم، حرکت در مسیر آزادی، عدالت و پیشرفت، حرکتی است که همه ما در آن برنده خواهیم بود و همین‌طور هر جهت‌گیری غلط و غیرعاقلانه‌ای که کشور را دچار خطر کند برای همه ما خسارت‌آور خواهد بود. اگر دولت، از خود آغاز کند و همه گروه‌های سیاسی و چه موافق و چه مخالف با خود را برای همکاری فراخواند (و نه اقدام‌های نسنجیده‌ای که گاهی به باج‌دادن و راضی نگه‌داشتن برخی از گروه‌ها یا جریان‌های اقتدارگرا ختم می‌شوند) و از آنها بخواهد تا پیشنهادها یا راه‌حل‌های خود را ارائه کنند و با تکیه بر نظر کارشناس‌ها و عقل جمعی، پذیری پیشنهادهای عاقلانه و راه‌حل‌های مسئله‌گشا باشد و آنها را به کار بندد، یک گام به جلو رفته‌ایم؛ گامی بلند برای رسیدن به بلوغ سیاسی.

بعید است مجلس در رأی اعتماد به وزرا لجاجت کند

می‌کنند، در منتخبان آنها در مجلس هم این بلوغ دیده می‌شود.
❧ فضای مجلس را به‌گونه‌ای ارزیابی می‌کنید که در رأی به کابینه دولت مانند سال اول اذیت نشود؟
من بعید می‌دانم که کلیت مجلس حالا کلمه لجاجت بگویم یا رودرویی، نمی‌دانم چه اصطلاحی به کار ببریم، مقابله یا چیزی شبیه به این. این مجلس بنای مقابله ندارد و فضای تعامل و همکاری است.

❧ حتی از جانب چهپه یاداری؟

به‌هرحال رأی مخالف‌دادن یک بحث است؛ اینکه بخواهند به آن آدم سیاه و سفید نگاه کنند، من این‌طور نمی‌بینم. نه اینکه بگویم مخالفت نکنند، صحبت نکنند اما لجاجت بعید است.

سیاست

ادامه از صفحه ۱۰

ورشکستگی در انتظار تصدی‌گری دولتی

موانع دست‌وپایگر بوروکراسی دولتی

در شرکت‌های دولتی معمولاً دوغ و دوشاب، تفاوت چندانی ندارد. حقوق و مزایای مدیرانی که صدها میلیارد تومان سود شرکت را افزایش می‌دهند، با حقوق و مزایای مدیرانی که صدها میلیارد تومان هزینه ایجاد کرده و روندهای پرهزینه بازگشت‌ناپذیری ایجاد کرده، یکسان هستند و حتی گاهی حقوق و مزایای مدیرانی که کمترین بهره‌وری و بیشترین هزینه‌زایی را داشته‌اند، بیشتر است. جالب اینکه ماندگاری مدیران کم‌تحرك،کم‌ریسک و محافظه‌کار بیشتر از مدیران خلاق، پرتلاش و ریسک‌پذیر و تحول‌ساز است.

توزیع سود سهام در دوران اوج و سرمایه‌گذاری نکردن برای استمرار سوددهی و آمادگی برای دوران سخت

شرکت‌های دولتی که معمولاً زیرمجموعه صندوق‌های بازنشستگی و سازمان‌های وابسته به نهادهای رسمی اداره می‌شوند، در دوران اوج سوددهی بین ۸۰ تا ۹۰ درصد سود سهام شرکت‌ها را دریافت و اجازه سرمایه‌گذاری‌های جدید برای پایداری تولید و کاهش ریسک با ورود به عرصه‌های کم‌هزینه‌تر و پر درآمد نمی‌دهند یا به‌سختی چنین سرمایه‌گذاری‌هایی محقق می‌شود؛ بنابراین در زمان کاهش سود و افزایش هزینه‌ها شرکت‌ها هزینه‌های جاری و منابع انسانی خود‌ها دیگر توان پُرواز و شکوفایی ندارند و به حفظ خود و جلوگیری از ورشکستگی می‌اندیشند.

به دلایل فوق و ده‌ها دلیل محکم دیگر همه شرکت‌های دولتی در آینده نزدیک با دور ورشکسته خواهند شد و دولت باید از تصدی‌گری در اداره امور فاصله بگیرد. شرکت‌های دولتی در سال چند میلیارد تومان سود خالص تحویل دولت می‌دهند؟ جمعا کل سود شرکت‌های دولتی و نیمه‌دولتی به ۲۰ هزار میلیارد تومان نمی‌رسد؛ درحالی‌که جمع سرمایه آنها بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار میلیارد تومان است. این مبلغ سرمایه پاید سالانه ۴۰ تا ۶۰ هزارمیلیارد تومان سود داشته باشد که حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان آن مالیات درآمد و ارزش افزوده و عوارض خواهد شد که نصیب دولت می‌شود.

مدیریت بخش خصوصی می‌تواند سرمایه روی سرمایه بیاورد و در حوزه‌های متعدد سرمایه‌گذاری و اقتصاد کشور را متحول و مشکل اشتغال را به صورت اساسی حل کند.

راهکارهای پیشنهادی

۱- همه توان دولت و حاکمیت و مجلس بر این متمرکز شود که موانع واگذاری شرکت‌ها یا هلدینگ‌ها به بخش خصوصی تسهیل شود و سهام شرکت‌ها از طریق بورس و روش‌های دیگر به سرمایه‌داران بزرگ و کوچک واگذار شود. این اطمینان برای سرمایه‌گذاران خرد و کلان به وجود آید که چتر حمایتی دولت و حاکمیت همچنان بالای سر شرکت‌های واگذارشده باقی خواهد ماند؛ نه اینکه شرکت‌های واگذارشده تحت انواع فشارهای مالی و سیاسی و… قرار گیرند.

۲- چنانچه امکان واگذاری سهام برخی از شرکت‌ها به دلایل محکم و منطقی وجود نداشته باشد، راه دیگر این است که مدیریت اداره سهام این شرکت‌ها در چارچوب حقوقی محکمی برای مدت پنج الی ۲۰ سال به شرکت‌های توانمند واگذار شود؛ مثلاً مدیریت اداره سهام تحت مدیریت دولت در شرکت‌ها برای مدت ۲۰ سال با چارچوب بسیار محکم حقوقی که مورد توافق شرکت‌های خصوصی توانمند باشد، به ایشان واگذار شود. البته برای همه شرکت‌ها نمی‌توان نسخه یکسان پیچید و ممکن است برخی شرکت‌ها از این محل محل سود خوبی نیز کسب کنند؛ اما ادامه روند موجود این شرکت‌ها به کجا ختم خواهد شد؟ برای جلوگیری از اصمحل و ورشکستگی کامل شرکت‌های دولتی حاکمیت دولت و مجلس باید یکی از دو راه فوق را برگزیند.

نگاه

در چهار سال دوم روحانی، نیازمندیم:

مشارکت شهروندی برای همراهی با دولت



بی‌توجهی و وجود نابرابری درآمد و ثروت، در سالیان متداری، گسیختگی نظم و نظام اجتماعی جامعه برخلاف اهداف تعریف‌شده را در پی داشته و گسترش فقر و جرائم، اعتیاد، گمراهی و فساد و از همه مؤثرتر افزایش اختلاف و تنش بین کارمندان و مدیریت در ادارات و بخش‌های خصوصی و خصولتی را در پی داشته است. کم‌کاری و اتلاف وقت و منابع و سایر مؤلفه‌های مربوط، فقط نمونه‌ای از مشکلات گریبانگیر دولت در بخش اقتصادی آن هم در دور دوم مسئولیت خود است. کاهش سرمایه‌های اجتماعی، گسترش بی‌اعتمادی از سوی دیگر مسابقه برای رساندن خود به صاحبان ثروت و قدرت با تضعیف شأن انسانی، تسری رشوه و پرداخت‌های زیرمیزی، زردبوند و دیگر مصیبت‌های موجود، همه و همه مولود افزایش نابرابری‌هاست که اغلب حقوق یا حق‌الزحمه‌بگیران ثابت درگیر معیاش یعنی اکثریت جامعه به ظاهر فعال را به دلایل روشن از زندگی شرافتمندانه به دور افکنده است.

در این مقوله تنها راه عملی «توزیع عادلانه درآمد» است آن‌چنان که مورد تأکید قانون اساسی موجود با همه نقایض هم هست و الزاما باید در اولویت برنامه‌های دولت در دور زمامداری مجدد خود قرار گیرد. این توجه یعنی پرداختن به توزیع قابل قبول درآمدهای مملکت منافاتی با رشد نداشته و باعث تقویت همبستگی اجتماعی، انگیزش کاری، افزایش بهره‌وری، ممانعت از افقاندن در دامن فساد و کم‌کاری، جلوگیری از اعتیاد و دروغ‌گویی و سایر انحرافات خانمان‌برانداز می‌شود و آرامش و امنیت واقعی را به اجتماع برمی‌گرداند. بازتوزیع درآمد و مبارزه با فساد بدون شکل‌گیری نظام مشارکتی از پایین به بالا و بدون حضور قوی نهادهای مدنی که کارگردشان حفاظت و صیانت از منافع جامعه است، ممکن نمی‌شود. اتحادیه‌های کارگری و نهادهای صنفی به‌عنوان نمونه تشکلهای صنفی معملمان و پرستاران و دیگر گروه‌های شغلی، دموکراتیزه‌شدن ساختار رسمی و نظام تصمیم‌گیری را در پی آورده و قدرت مذاکره رودرو و منطقی بین دولت و اقشار مختلف جامعه را به همراه می‌آورد.

در اینجا اشاره به این مهم ضروری است که به عنوان نمونه در کشورهای اسکندنیای دولت «به معنای رایج» مداخله‌گر است و نظام رفاه اجتماعی قوی در این‌گونه سیستم حکومتی و اقتصادشان باعث می‌شود که هزینه‌های عمومی دولت سهم درخور توجهی از بودجه را دربر گیرد. باین‌حال فساد و رانت «براساس اطلاعات دقیق بین‌المللی، شاخص‌ها و آمار موجود مرتبط» در این کشورها در حد پایین‌ترین‌ها در سطح جهانی است.

با این استدلال و پذیرفتن این حقیقت باید گفت دولت عامل فساد نیست و «مخارج نظام حکمرانی» در کشورهای جهان سوم مشابه ایرانمان به طور شاخص و به شدت و به طور جدی فراتر از مخارج دولت است. عامل اصلی انحرافات و فساد رایج آن‌چنان که در آغاز اشاره شد، همان‌ها بوده و در شرایط فعلی در صورت بی‌توجهی به دلایل مختلف افزایش خواهد یافت.

از سوی دیگر برای ازبین‌بردن قدرت نابرابر در توزیع درآمد و ثروت و اصلاح نظام اجتماعی پایدار، باید از طریق سیستم مالیاتی پیشرفته و دقیق غیرقابل نفوذ که عادلانه و قابلیت اجرایی داشته باشد و ابزار آن فراهم شده، با کمک همه آحاد جامعه و هماهنگی کلیه قوا «بدون امکان نفوذ و توصیه» عدالت نسبی را برقرار کرد و از توسعه بی‌عدالتی و ایجاد فاصله بیشتر بین غنی و فقیر در جامعه متحول کنونی که ایجاد آرامش و تحول را «با حضور فعال در صحنه انتخابات اخیر» به‌خوبی نشان داد، جلوگیری کرد.

بر این مبنا و براساس علوم مدون موجود و آزموده‌شده باید تأکید داشت با مدیریت و رهبری هماهنگ، قوی، آگاه و متخصص می‌توان مجموعه مدیریت بخش تولیدی کشور را از حالت خمودگی خارج کرد. این مسئله برآمده از عدم وحدت رویه در مدیریت نظام اقتصادی است که مانع ایجاد انگیزه و به تبع آن عدم تمایل به توسعه امکانات می‌شود. سرمایه‌گذاری و نهائیا شغل‌آفرینی که عامل اصلی توقف نسبی فعالیت‌ها و رکود در بسیاری بخش‌ها شده است، نیازمند رویکردهای مشارکتی است. طبعاً در این مقوله ثبات قوانین و دستورالعمل‌های مربوطه، پاسخگویی، توسعه ارتباطات مناسب بین‌المللی، حمایت‌های قانونی، وجود مشوق‌ها و ارزیابی علمی و نکاتی از این قبیل در صنعت تولید، از همه مهم‌تر اصلاح قانون کار که به دفعات به آن پرداخته‌ایم و از همه مهم‌تر رعایت حقوق شهروندی و اصول مندرج در قانون اساسی در زمینه حقوق مردم اولویت و تمام دارد.

توصیه می‌شود در بخش تولید افراد درگیر در تولید کالا و خدمات را با احساس بی‌رقیب‌بودن آنچه تولید می‌کنند و احساس تعلق خاطر به سازمانی که در آن به کار مشغول‌اند تشویق کرد تا در راه اعتلای محیط کار و کیفیت محصولات، جلوگیری از ضایعات و صرفه‌جویی‌های اصولی کوشا بوده و در نظام تصمیم‌گیری و منافع آن با‌الابردن میزان تولید با بهترین کیفیت، با سود منطقی و قابل رقابت و متعاقباً درآمد بیشتر و پاک‌تر سهمیم باشند و با تقویت روحیه همکاری و احساس تعلق، رفاه نسبی را براری مجموعه و عوامل اجرا فراهم کرد. این همان «نظام شورایی» با مفهومی وسیع، مؤثر و کارآمد است.

در این موقعیت که توفیق دولت با مفهوم کامل منافع ملی را به همراه می‌آورد، باید با همکاری و همیاری به امید برق‌راری، تقویت و توفیق این‌گونه تجدید‌نظر‌ها در روش‌های بخش تولیدی که به‌عنوان مبنا شناخته و تعریف می‌شود، دولت روحانی را در دور دوم متعاقب اطمینانی که در مبارزات انتخاباتی به ملت داده و الزاما در این مسیر خواهد کوشید و توفیق آن موهول به آن است، به سهم خود یاری کنیم.